

بهره‌برداری تاریخی از کشفیات باستان‌شناسی در افغانستان

افغانستان از نظر تحقیقات باستان‌شناسی کشوری است غنی. غنی نه از نظر کمیت بلکه غنی از نظر کیفیت زیرا از روزگاران باستان تا دوره تیموری و گورکانی شواهد و بقایایی در دست داریم که بر مظاهر حیات عمرانی فرهنگی، هنری و ادبی کشور ما روشنی می‌اندازد.

با اینکه از عمر باستان‌شناسی علمی و اصولی در افغانستان در حدود ۵۰ سال می‌گذرد و این مدت برای روشن ساختن سوابق چند هزار ساله سرزمینی چون افغانستان کافی نیست و باید گفت که ما هنوز در آغاز کار هستیم با زحمات و تحقیقاتی در بیش از ۳۰ نقطه مختلف مثل: هده، بامیان، ککړک، شترک، کوتل خیرخانه، فندقستان، سمنگان، قندوز، بلخ، غزنه، لشکرگاه، پنجوایی شمشیرغار، مندیگک، پاتهاوه، ساکا، کمه دکه صدق آباد، سرخ داغ، سفید داغ، ازنج، چکری، گل دره، تپه مرنجان، ضلم، گرویز و غیره بعمل آمده و آثاری از هر جا کشف شده که مجموع آن موزه کابل را یکی از غنی‌ترین موزه‌های مشرق زمین ساخته و جایگاه مخصوصی در مطالعات هنر و فرهنگ جهانی دارد.

شبهه‌ئی نیست که پارچه‌های باستان‌شناسی هر کدام بجای خود دارای ارزشی است ولی ارزش واقعی همان ارزش معنوی است که یک پارچه بچیت یک سند معتبر بر گوشه از گوشه‌های تاریخ روشنی می‌اندازد. بدین ترتیب مجموعه آثاری که در نتیجه کاوش‌ها از نقاط مختلف فوق در موزه کابل جمع شده در روشن ساختن مراتب تاریخی و هنری و فرهنگی بسیار مؤثر است.

وجه اختصاصی آثاری که در نتیجه حفاری از سرزمین افغانستان پیداشده است علی‌العموم علاوه بر اهمیت محلی اهمیت آفاقی و جهانی دارد و نقش افغانستان را در چهارراه قلب آسیا بین هندوایران و آسیای مرکزی و چین مجسم می‌سازد و درین مورد گفتار «تاین‌بی» مورخ معاصر انگلیس در مورد افغانستان صدق میکند. او میگوید: «افغانستان یکی از آن خطه‌های جهانی است که هر چه از ماورای افق اطراف خود فرا گرفته با احساسات مدنی و

هنری خود حل و خرج کرده و صورت حل و مزج شده را به نام های دیگری به افق های اطراف پراکنده نموده است، از روی کاوش‌هایی که در زمینه قبل‌التاریخ و «پروتو هیستوار» (ادوار قدیمه تاریخی) در دامنه‌ی شمال و شمال شرقی هندوکش در (آق کپروک) و (قره کمر) (حوالی سمنگان) بعمل آمده معلوم شده است که در دوره‌های قدیم حجرین ۵۰ و ۳۰ هزار سال ق م درغارهای هندوکش مردمان کوه‌نشین شکاری زندگانی میکردند که با آلات و افزار سنگی غیر صیقلی به شکار قوچ های کوهی و دیگر حیوانات وحشی امر احیات می نمودند .

کاوش‌هایی که در تپه (مندیکگ) در ۵۰ کیلومتری شمال قندهار بین حوزه ارغنداب و هیرمند بعمل آمده و انمود میسازد که در اواخر دوره جدید حجر غارنشینان هندوکش در کرانه‌های رودخانه‌های بزرگ چون هیرمند و مری رود و آمو دریا و ارغنداب و سند فرود آمده و به ساختن خانه‌های گلی پخته می شروع کرده اند . مراحل خانه سازی را با خشت خام پیموده اند . پهلوی افزار سنگی افزار استخوانی و مفرغی پیدا کرده اند و بتدریج جای ظروف سفالی ابتدائی خشن و کلفت را ظروف نفیس منقش و مصور گرفته است . مندیکگ با ارتفاع ۳۰ متر از روی جلگه ۱۳ مرحله مختلف زندگانی دوره مفرغ را در طی ۳ هزار سال پیش از میلاد بما معرفی میکند . مدنیت این دوره حوزه ارغنداب و هیرمند یکطرف بامدنیت (مونهنجدیرو) و (هرپه) درحوزه (اندوس = سند) و از جانب دیگر با شواهد زندگانی بومیان تپه‌های (سیالک) و (حصار) در ایران و از طرفی هم با آثار مکشوفه از تپه‌های سواحل راست آمو دریا در ماورالنهر (جمهوریت‌های تاجیکستان و ازبکستان شوروی) شباهت‌هایی بهم میرساند و نشان میدهد که حتی در روزگاران قدیم ۵ هزار سال قبل طرز زندگانی و روش هنری مردمان دوره قدیم در افغانستان با حوزه‌های سند و آمو دریا و قسمت‌های شرقی ایران شباهت‌هایی داشته و عامل ارتباط میان این مردمان و دوره مفرغ بشمار میرفته است .

از روی سرودهای (ویدی) و اوستائی و مخصوصاً از روی فصل جغرافیائی و ندیداد که در آن از ۱۶ قطعه خاک پاک اوستائی تذکار یافته چنین استنباط میشود که آریاها قبل از مهاجرت به خاک‌های افغانستان و هند و ایران بین رود آمو و سردریا در (اران و ج) زندگانی میکردند و در حوالی ۱۵۰۰ سال ق م شاخه بطرف غرب به کرانه‌های دریاچه خزر رفته و از گوشه‌های شمال غربی به خاک‌های ایران کنونی فرود آمده اند و شاخه دیگر از راه (سند) (سندیان) و (مورو) (مرو) وارد (بخدی) بکتریان شده و بعد به ترتیبی که سایر قطعات اوستائی نشان داده است در ماحول هندوکش در تمام افغانستان پراکنده شده و از طریق دره کابل و گرم و (گومل) که اسمهای آنها در سرود (ویدی) ثبت است به کرانه‌های رود سند رسیده و در ماورای رودخانه مذکور به خاک‌های (سپته سندهو) یا (هپته هندو) یا (هفت دریا) یا (پنجاب) کنونی پراکنده شده اند .

از روی فصل جغرافیائی (وندیداد) اوستا واضح و معلوم میشود که آریائی‌ها در دوره اوستائی از (آمو دریا) تا (اندوس) یعنی رودخانه سند منبسط بودند و «زرتشت» که از سلسله واز احفاد (ریشی‌های) عصر ویدی افغانستان بود بحیث «رفورماتور» مذهبی و اجتماعی و

سیاسی در (بلخ گزین) در حوالی ۱۰۰۰ ق م ظهور کرد و جامعه قبیله‌ای و عشیره‌ای آریایی افغانستانی را به اجتماع متمرکز رهنمونی کرد و در آبادی و سرسبزی کشور و اصلاح اخلاق و پندار و گفتار مردم صرف مساعی زیاد نمود تا اینکه حین پیکار با (تورانی ها) در بلخ بقتل رسید .

با اینکه متن اوستای اصلی واولی متأسفانه در دست نیست از روی اوستای متشکله و جمع شده عصر ساسانی هم استنباط میتوان کرد که آریاهای عصر اوستائی در خاک‌های اوستائی یعنی بین آمودریا و سند بخصوص در شمال هندوکش تشکیلات سیاسی و پادشاهی داشتند و خاطره (یاردانا) یعنی پیشدادیان بلخی و (کاوی) یا کیانی و شاهان دودمان اسپه به مورخان و شعرای اسلامی بلخ رسیده است چنانچه خود زرتشت در عصر حکمفرمایی ویشناسپه پادشاه بلخ درین شهر آئین و اصلاحات خود را ظاهر و عملی کرد .

متأسفانه هنوز حفاری و کاوش‌های باستان شناسی درین قسمت نتوانسته بما کمک بکند ، (اردوی شورا ناهیتا) یا (بغ بانو) یا (ناهید) که اصلا الهه آب و حاصل خیزی و الهه آمودریا در اوستا یاد شده و هیکل‌های کوچک از گل پخته که محتلا (بغ بانو) را نشان میدهد در خرابه‌های خلم قدیم بدست آمده . به شهادت منابع روحی پرستشگاه (ناهید) حتی تا آخر دوره کوشانی‌های بزرگ (قرن سوم - م) در کرانه‌های آمودریا در بکتریان (باختر) وجود داشت .

متأسفانه منابع اوستائی بعد از ذکر کشتاسبه و پسرش (سینتوداتا) یا (سفیدداد) چیزی نمیگوید و چند قرن خلایمی در بین است که ناچار عجالناً با خاموشی از آن باید گذشت تا اینکه دودمان هخامنشی در ایران ظهور میکنند و در خاک‌های کشور ما هم در ماحول هندوکش پیشروی و فتوحاتی میکنند سپس اسکندر مقدونی دست بکار میشود و امپراطوری هخامنشی سقوط میکند . و روسا و امرای افغانی در حوزه‌های هری رود و فراه رود و بلخ آب علیه اسکندر در افغانستان می‌جنگند و «بسوس» یکی از امرای باختری (بکتریانی) در بلخ اعلان سلطنت میکند و در طی جنگ علیه مقدونی‌ها کشته میشود . اسکندر که مشکلات ارضی و شدت مقاومت افغان‌ها را می‌بیند ۵ - ۶ قلمه جنگی برای سر بازان خود می‌سازد که بصفت اسکندریه‌های هری (هرات) و پروفتازی (فراه) اراکوزی (قندهار) پاروپامیزوس (قبروان) بکتر (بلخ) شهرت پیدا میکند جمعی از یونانی‌ها درین اسکندریه‌ها مسکن می‌گزینند و سلطنت مستقلی در (۲۵۰ ق - م) در بلخ تشکیل میدهند و در طول دو صد سال هم سلطنت میکنند و هم کم کم با باشندگان محلی حل و مزج میشوند و افغانستان درین زمان شکل يك (هلاذ آسیائی) بخود می‌گیرد و ذوق و هنر و رسم الخط یونانی با ذوق و هنر و فرهنگ محلی ممزوج میگردد .

معاصر همین زمان با مبلغانی که (اشوکا) یکی از شاهان هندی دودمان (بوریان) به افغانستان می‌فرستد دیانت بودائی منتشر میشود و هزار سال دوام میکند و نیمه شرقی افغانستان بدین دیانت میگراید و جای پرستش (ناهید) و (مهر) و زرتشتی را در حوضیض شرقی آئین بودائی فرامی‌گیرد .

دوره اول باستان‌شناسی در افغانستان از سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۷ م بیشتر به کاوش و حفاری در معابد بودایی در نقاطی مثل: هده، پاتیاوه، بامیان، ککرك، شترك، فندقستان تپه مرنجان و غیره می‌گذرد و از این نقاط و چندین محل کوچکتر دیگر هزارها مجسمه‌های زیبا و آثار گران بهائی بدست می‌آید که قسمت اعظم آن در موزه کابل موجود است. چون درین مجسمه‌ها که از دره کابل تا پیشاور پیدا شده ذوق و سلیقه یونانی و فلسفه بودایی بهم مخلوط است معمولاً به آن نام مدرسه (گریکوپودیک) یا (یونانوبودایی) را داده‌اند و آنرا به صفت مدرسه (کوشانی) هم اخیراً مسمی کرده‌اند و بانفوذ ساسانی از ایران و نفوذ (گوپتا) از هند جلوه‌های دیگری هم پدید آمده که به صفت (کوشانوساسانی) و (کوشانوگوپتا) خوانده شده می‌تواند.

از نتایج حفاریات معبد (سرخ کوتل) در شمال هندوکش بهره برداری‌های زیادی در تاریخ مذهبی و هنری و ادبی افغانستان و کشورهای مجاور هندوایران میتوان کرد. سرخ کوتل که معمولاً به صفت (آتشگاه) خوانده شده آتشگاه مخصوصی بود که قدرت دودمان سلطنتی کوشانی‌های بزرگ در آنجا تحلیل میشد احتمال دارد که آنجا (معبد میترا) یا (پرستشگاه مهر) هم بوده باشد. همان‌طور که موجودیت هنر (پارتی) یا اشکانی درین تازگی‌ها کم‌کم در ایران به اثبات رسیده موجودیت هنر (کوشانی) در افغانستان ثابت گردیده است و سرخ کوتل و هیکل تراشی‌ها و روش معماری آن در تبا این دو مدرسه بسیار دخیل است و موضوع چگونگی هیکل تراشی‌های (ماتورا) (جنوب دهلی) را هم حل کرده است. با شباهت‌های عجیبی که میان هیکل‌های سرخ کوتل و مجسمه‌های (ماتورا) موجود است بلاشبه حکم میتوان کرد که مدرسه کوشانی در تمام ساحه قلمرو اینا از کرانه‌های آموردیا تا کرانه‌های جحنا منبسط بود. سرخ کوتل به ما سنگ نبشته‌های متعددی داده و حیرت اینجاست که سه متن از یک نبشته بدست آمده است.

زبان این کتیبه‌ها يك زبان محلی شمال هندوکش است که آنرا بار اول پروفور «هنینگ» در لندن به صفت (زبان باختری) یا (بلخی) یاد کرده و در قطار زبان‌های متوسط افغانستان زبان نوینی بشمار میرود که مجالست زیاد با (سغدی) و (تخاری) و (خوارزمی) اردو در تشکل زبان (پشتو) و (دری) نقش مهمی داشته. این زبان در تمام دوره کوشانی‌های بزرگ در سه قرن اول مسیحی در شمال افغانستان معمول بود.

رسم الخط این سنگ نبشته‌ها (یونانی) است و این اولین زبان محلی افغانستان است که به رسم الخط یونانی نوشته شده.

دوره کوشانی‌های بزرگ در تاریخ قدیم افغانستان دوره بزرگی محسوب میشود. تعلقات سیاسی و بازرگانی دولت کوشانی افغانی بطرف شرق با امپراطوری (هان)‌های چینی و بطرف غرب با رومی‌ها برقرار بود.

در ۶۰ کیلومتری شمال کابل خرابه‌هایی داریم به نام (بگرام) که در دوره‌های پیش از اسلام چندین قرن پایتخت کشور محسوب میشد وجود عاج‌های هندی و ظروف شیشه‌ای و

ظروف لاک چینی در داخل يك اطاق در بگرام بسط معاملات بازرگانی را از طریق راه ابریشم و شاخه‌های فرعی بطرف شبه قاره هند و پاکستان مجسم میسازد .

یکی از علل سقوط اقتدار کوشانی‌ها به قدرت رسیدن ساسانی‌هاست که با فتوحات خود تابگرام و کابل هم رسیدند در تصاویر رنگه بودائی بامیان و ککړک و فندقستان نفوذ هنری ساسانی مشهود است با تأثیر سیک (گوبتا)ی هندی در پیکر سازی فندقستان نفوذ ساسانی را حتی در معبد برهمنی قرن ۷ کوتل خیرخانه (معبد آفتاب پرستی سوریا) هم میتوان یافت و این روش‌ها در عالم هنر به صفت سیک (کوشانی ساسانی) یا (ساسا نو بودائی) خوانده شده است . بقایای حفاری برخی از دوره‌های اسلامی در افغانستان موجود است تنها تذکار نام شهرهایی مانند : (بلخ - هرات - غزنه - بست - فاریاب - گریز - فیروزکوه - سمنگان و کابل جهانی از فرهنگ و فلسفه و هنر دوره‌های اسلامی را بیاد می آورد . مربوط به این دوره‌ها هنوز باستانشناسی کار زیادی نکرده جز در دو جایکی در (لشکرگاه) و دیگری در (غزنه) که هر دو مربوط به دوره غزنویان است .

لشکرگاه جایگاهی است در پهلوی خرابه‌ها و بالاحصار و طاق معروف (بست) در محل تلاقی رودخانه (هیرمند و ارغنداب) در اینجا سلاطین غزنوی بخصوص محمود و مسعود اول بناهای زیادی مرکب از کوشک‌ها و باغ‌های شکار و مساجد و غیره آباد کرده بودند (کاخ لکان) قصر بزرگ و مجللی بود که آوازه شکوه و زیبایی داخلی و خارجی آنرا از خلال نوشته‌های ابوالفضل بیهقی و امیر فرخی و عنصری در نظم و نثر بگوش ما میرسد . باستانشناسی با کوش‌های دامنه دار گفته‌های مورخان و شعرا را با به ثبوت رسانید. آنچه بیشتر قابل تذکر است مجموعه تصاویر رنگه دیواری است که دسته‌ئی از محافظان گارد خصوصی سلطنتی را به بلندی قامت طبیعی نشان میدهد . از روی این تصاویر معلوم میشود که سر بازان غزنوی خفتان‌های ابریشمی می پوشیدند که پارچه آن اصلا در کاشان (ایران) ساخته میشد .

سیک نقاشی ثابت میسازد که روش نقاشی غزنوی پیش از اسلام (بودائی) از میان نرفته میان تصاویر رنگه عصر غزنوی و تصاویر رنگه دیواری (پنجه کنت) در ازبکستان شوروی و تصاویر بودائی فندقستان (دره غور بند) که نفوذ ساسانی در آن مشهود است شباهت‌های زیادی موجود است و معلوم میشود که با تغییر دیانت روح هنر کما فی السابق بر جا و برقرار مانده است. آخرین حرفی که در ذیل این یادآوری‌های پراکنده دارم و بحساب بهره برداری تاریخی از کشفیات باستانشناسی در افغانستان حساب میکنم کشف (منار جام) است در محل تقاطع رودخانه جام و هری رود در شمال (چشت) و (شهرک) که در عصر سلطنت سلطان غیاث الدین غوری بنا یافته و وجود آن محل و موقعیت (فیروزکوه) پایتخت ملوک جبال غور پادشاهان غوری افغانستان را تثبیت میکند . این منار در حدود ۶۰ متر بلندی دارد و زیباترین آمده اسلامی افغانستان است و خواهر قطب منار دهلی بشمار می آید زیرا این منار هم بعد از فتوحات سلطان معزالدین غوری برادر سلطان غیاث الدین غوری از عارف قطب الدین ایبک یکی از غلامان و صاحب منصبان وی به نمونه منار جام اعمار شده است .